

بحران هسته‌ای ایران

تحولات مربوط به بحران هسته‌ای ایران، بگونه پیچیده‌ای با بحران سیاسی نهادهای بین‌المللی درهم تنیده است. سازمان ملل و شورای امنیت که بنا به تعریف باید نقش اصلی را در مواجهه و حل این بحران بعهده داشته باشند، بیش از پیش مبدل به ارگانی ناتوان در پاسخگویی به معضلات پیش رو گشته‌اند. برخلاف بحران‌های تاکتونی رژیم ایران، بحران هسته‌ای، نه محصول جدال جناح‌های درونی حاکمیت، بلکه ناشی از رقابت قدرت‌های جهان سرمایه بر سر منابع ثروت و انرژی خاور میانه است. از همین رو نیز این بحران مبدل به بستر زورآزمایی جدید «شرق و غرب» و تشدید تضادهای بین‌المللی گشته است. بعبارتی دقیق تر قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی، نه فقط بر سر آینده ایران بلکه بر سر تعیین مکان هر یک از این قدرت‌ها در صحنه سیاست بین‌المللی وارد آزمون تعیین‌کننده‌ای گشته‌اند. بحران هسته‌ای ایران، تنها از این چشم انداز قابل درک است.

جمهوری اسلامی، آمریکا

بحران هسته‌ای، فرصتی طلایی برای جمهوری اسلامی فراهم آورده. فرصتی که در آن پان‌اسلامیسم و ملی‌گرایی، در امتداد یک سیاست معین، درهم می‌آمیزند. این اولین بار است که پرچمداران پان‌اسلامیسم ایرانی، بعنوان مدافعان منافع ملی ظاهر شده و نقش خود در مسئله هسته‌ای را با نقش مصدق در «ملی شدن» نفت تشبیه می‌کنند. یک حقیقت تاریخی این هردو واقعه را به هم گره می‌زند. عروج مصدق همچون سنبل ملی‌گرایی و مدافع «ملی شدن نفت» بر بستر یک بحران بین‌المللی میسر گردید. بحرانی که مهمترین خصیصه آن تثبیت قطب‌بندی جدید بین‌المللی از طریق نزول انگلیس بمثابه قدرتی جهانی و جانشینی آمریکا بعنوان بزرگترین و برترین قدرت جهان سرمایه بود. امروز نیز، تنش قدرت‌های بزرگ حول بحران هسته‌ای ایران، میدان مانور سیاسی را برای جمهوری اسلامی فراهم کرده است.

نقطه آغاز بحران، «افشای اطلاعات جدید» مبنی بر احتمال دستیابی فوری ایران به سلاح اتمی آغاز نیست. علت واقعی بحران هسته‌ای، تبدیل شدن ایران به مانعی بر سر راه تعیین تکلیف اوضاع خاورمیانه توسط آمریکا است. چرا که دست یابی ایران به انرژی هسته‌ای نه برای آمریکا و نه برای رقبای آن امر جدیدی نیست. همه جناح‌های درگیر به خوبی میدانند که اولین تلاش‌های ایران برای دست یافتن به تکنولوژی هسته‌ای با همکاری و کمک آمریکا آغاز گشت.

تاریخ اولین قرارداد هسته‌ای ایران به سال 1957 برمیگردد. این قرارداد تحت مدیریت آیزنهاور و شاه، و بعدها با فروش هشت نیروگاه هسته‌ای و سپس صدور مجوز لیزر برای غنی سازی اورانیوم تکمیل گشت. وقتی قرار داد منع گسترش سلاح هسته‌ای در سال 1968 مطرح شد، امضاء یا امتناع از امضاء آن برای هر دو طرف بی‌معنی بود. همان زمان در میان برخی سیاستمداران «کشورهای غیر متعهد» این باور وجود داشت که هدف قرارداد منع گسترش، آن تی پی، ممانعت از «صنعتی و قدرتمند شدن» کشورهای پیرامون است.

اما امروز جمهوری اسلامی نه در پی «صنعتی شدن» بلکه بدنبال تضمین بقاء خود است. بقاء رژیمی که بمثابه آخرین و مهمترین پایگاه جنبش واپس‌گرایی اسلامی و همچون مانعی در مقابل استراتژی آمریکا در خاور میانه عمل میکند. در چنین شرایطی دسترسی جمهوری اسلامی به سلاح هسته‌ای میتواند در خدمت تغییر توازن قوا بنفع رژیم اسلامی گردد. سران جمهوری اسلامی نیک میدانند که «جلادان حلبچه»، نه بدلیل برخورداری از «سلاح کشتار جمعی» بلکه دقیقاً بدلیل عدم برخورداری از آن است که امروز بوسیله «جلادان فلوجه»، محاکمه میشوند. از همین رو نیز جمهوری اسلامی به برنامه‌های تسلیحاتی خود شتاب بخشیده است.

آمریکا امکان و میل به تکرار تجربه عراق در ایران را ندارد. اما احتمال تهاجم موضعی علیه مراکز سیاسی و تاسیسات نظامی جمهوری اسلامی توسط آمریکا را نباید نادیده گرفت. تهاجمی که هدف آن تعویض هیئت حاکمه با نیروهای مورد نظر غرب در راستای پیشبرد استراتژی جنگ پیشگیرانه برای سیطره کامل بر خاورمیانه است. در این مسیر اما موانع جدی وجود دارد.

مخالفت چین، روسیه و آلمان با حمله نظامی به ایران از یکسو و غیاب یک آلترناتیو یکدست و کارآمد مطلوب آمریکا از سوی دیگر از جمله چنین موانعی هستند.

چین، روسیه و اتحادیه اروپا

چین و روسیه مخالفت صریح خود با قطعنامه شورای امنیت، بر اساس منشور هفت، را اعلام کرده‌اند. این به معنای سلب امکان از آمریکا برای اقدام تحت حمایت شورای امنیت و سازمان ملل است. روشن است که قراردادهای نظامی هسته‌ای روسیه با ایران، شامل دومیلیارد دلار و نیاز چین به نفت، اهمیت درخور توجهی در جدال قدرت‌ها بر سر مسئله هسته‌ای دارد. اما منافع اقتصادی مستقیم و کوتاه مدت کل واقعیت را بیان نمیکنند. بحران هسته‌ای ایران برای روسیه و چین بیش از همه عرصه آزمون در حوزه سیاست بین‌الملل است. چین و بویژه روسیه خواستار آن هستند تا آمریکا این کشورها را همچون یک بازیگر قدرتمند در تعیین استراتژی سیاسی جهان برسمیت بشناسد.

این امر شامل «اتحادیه اروپا» نیز میشود. اتحادیه اروپا نیز، تا پیش از خروج جناح اصلاح طلب از حاکمیت، کماکان، در نقش میانجی در مناقشات ایران و آمریکا ظاهر میگشت. تحولات اخیر در داخل ایران تغییر موضع اتحادیه اروپا را موجب گشت. نارضایتی اتحادیه اروپا از انتخابات مجلس در موضع مجلس آلمان و بیاتیه اتحادیه اروپا در رابطه با « دخالت های شورای نگهبان و نحوه برگزاری انتخابات همچون مواردی از نقض حقوق بشر» منعکس شده است. اتحادیه اروپا، در پیشاپیش آن آلمان، برغم ناامیدی از دولت احمدی نژاد، نگران از دست رفتن ایران بعنوان یکی از بازارهای اصلی آن است. همین موجب نزدیکی موضع آلمان به چین و روسیه میگردد.

بر متن چنین اوضاعی، آمریکا برسر یک دوراهی تعیین کننده قرار گرفته است. یا ایستادگی بر دکترین «جنگ پیشگیرانه» به موازات تضعیف نقش نهادهای «بین‌المللی» و یا عقب نشینی از مبانی این دکترین، برسمیت شناختن جهان چند قطبی و اصلاح ساختار نهادهای سازمان ملل.

گزینه اول، به معنای اقدام یکجانبه آمریکا و چند متحد علیه ایران است. نتیجه چنین اقدامی، آغاز دورانی از جنگ‌های منطقه‌ای همراه با جنگ سرد جدید میان «شرق و غرب» خواهد بود. اما آمریکا در وضعیتی نیست که این راه، بدون همراهی کشورهای قدرتمند برگزیند. راه حل دوم به بحران سیاسی دستگاه سیاسی آمریکا و به تبع آن به تشدید بحران «دمکراسی» در غرب می‌انجامد. قطعنامه آتی شورای امنیت در باره بحران هسته‌ای ایران مهمترین نشانه در غلبه یکی از دو گزینه بالا خواهد بود.

صدور قطعنامه‌ای مبتنی بر منشور هفت سازمان ملل بدین معنا است که آمریکا طرف برنده بزرگترین بحران دیپلماسی در بعد از فروپاشی شوروی گشته است. احتمال چنین رخدادی ضعیف است. از سوی دیگر، در صورت عدم موفقیت شورای امنیت به اتخاذ موضعی واحد، هر گزینه‌ای توسط آمریکا، پیامدهای جدی در پولاریزاسیون سیاسی در سطح جهانی بدنبال خواهد داشت. راه حل سوم، دستیابی به توافق حول بحران هسته‌ای توسط قدرت‌های جهانی است. چنین چیزی به معنای، انجام معاملات معینی حول ایران توسط قدرت‌های بزرگ و حتی دادوستد احتمالی آمریکا و ایران برسر عراق خواهد بود. برغم همه دشواری‌ها، حتی اگر چنین توافقی صورت گیرد، تنها خریدن فرجه‌ای برای ایران است. هم برای جمهوری اسلامی و هم برای آمریکا مبرهن است که ایران همچون بمب ساعتی است که روز به روز به لحظه انفجار نزدیک میشود. از همین رو هم آمریکا و هم اروپا، تمام هم خود را صرف ممانعت از خیزش‌های مستقل و تغییر ریل آن خواهند کرد.

اپوزیسیون

حیات سیاسی نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی، همواره در اتحاد با این یا آن جناح بورژوازی تداوم یافته است. این حقیقت در آستانه هر بحران حکومتی، با وضوح بیشتری خود را می‌نماید. به هنگام تسخیر سفارت آمریکا در تهران، کلیه نیروهای جنبش چپ‌گرا و دمکراسی طلب، به موج «مبارزات ضد امپریالیستی» پیوستند. در جنگ ایران و عراق، کلیه احزاب و نیروهای جنبش مخالف حاکمیت، یا در نقش گردانهای مستقل حاکمیت، به دفاع از میهن پرداخته و یا به همچون متحدین غیر رسمی

عراق، در مناطق مرزی مستقر شدند. در بحران مربوط به حذف باندهای درونی، مثلا حذف بنی صدر، کل اپوزیسیون، در دوجبهه، مدافع دموکراسی یا مدافع جبهه «ضد امپریالیستی» قطببندی شدند. اکنون نیر، به محض وقوع تنش حول بحران هسته‌ای، کلیه نیروهای اپوزیسیون، در صف مخالفان و یا متحدان غرب جای خواهند گرفت.

محافل سیاسی متعدد وابسته به دستگاه سیاسی و امنیتی آمریکا نیز با جدیت بسیار مشغول سروسامان دادن به اپوزیسیون بورژوا برای ایجاد جانشین مطلوب آمریکا هستند. بودجه مالی اخیر آمریکا برای گسترش دموکراسی در ایران به این روند شتاب فزاینده‌ای بخشیده است. انستیتوی هوور در دانشگاه ستانفورد به پایگاه تغذیه فکری مدافعان «تغییر رژیم از درون» گشته است. محافل پژوهشی و سیاسی مرتبط با مقامات آمریکا در انستیتو هوور نهادی تحت عنوان «پروژه برای دموکراسی برای ایران را» سازمان داده‌اند. فعالین «پروژه دموکراسی» ضمن مخالفت با حمله نظامی و یا حتی تحریم، راهکارهای مشخصی برای گسترش «دموکراسی و مدرنیته» و مبارزه با «اسلام سیاسی» پیشنهاد میکنند. «جبهه فراگیر دموکراسی» متشکل از مشروطه‌خواهان و سلطنت‌طلبان از سویی و نیروهایی که خود را مدافع «جنبش رفاندوم» می‌نامند از سوزده های اصلی «پروژه دموکراسی» تلقی میشوند.

«کمیته سیاست ایران» **Committee Iran Policy** یکی دیگر از موسسات آمریکایی برای تولید تئوری و تعیین استراتژی جهت تعویض هیئت حاکمه ایران تلاش میکند تا نیروها سرنگونی طلب را سازمان دهد. این کمیته بیش از همه مجذوب «قابلیت‌های سیاسی و نظامی» سازمان مجاهدین است. از همین رو، میکوشد آمریکا را متقاعد سازد تا مجاهدین را از لیست تروریسم خارج کرده و به تقویت و تسلیح آن دست زند. طرح کمیته سیاست ایران، بیانگر جهت‌گیری بخش قابل توجهی از نومحافظه‌کاران، در قبال ایران می‌باشد.

قدر مسلم آنکه، آمریکا در ایران برخلاف عراق و افغانستان، با مشکل «قحط الرجال سیاسی» مواجه نیست. گروه‌هایی چون حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان انقلابی زحمتکشان کرد، ناسیونالیست‌های ترک و عرب، سلطنت‌طلبان، مجاهدین خلق، برخی دسته‌های لمپن موسوم به کمونیست کارگری، سوسیال دموکراسی معیوب ایرانی و سرانجام همه مدافعان «دموکراسی و مدرنیته» در صف همکاران و مشاوران ژنرال‌های نظامی آمریکا و کارشناسان سیا قرار خواهند گرفت.

نحوه عمل آمریکا و چگونگی توازن قوا در سطح بین‌المللی در شکل دادن به جبهه «ضد امپریالیستی» اپوزیسیون، و انسجام آن تاثیر بسزایی خواهد داشت. اروپا و آمریکا شاهد مارش هزاران مخالف جنگ، با شعار صلح خواهد بود. مفهوم واقعی این صلح، همانا سازش میان آمریکا و جمهوری اسلامی است. صلح مورد نظر چپ «ضد امپریالیست» ادامه جنگ طبقه حاکم علیه طبقه کارگر است. در جایی که بخش قابل توجهی از چپ ایران، طبقه کارگر ایران را به دفاع از جبهه مدرنیته امپریالیستی، فرا میخواند، چپ اروپا طبقه کارگر این کشورها را به دفاع از واپس‌گرایی اسلامی فرا خواهد خواند. «چپ ضد امپریالیست» بدون شک، متحدین ایرانی خود، از نوع حزب توده و مانوئیست‌ها و تروتسکیست‌ها را نیز در کنار خود خواهند یافت. در جایی که بورژوازی غرب طبقه کارگر آمریکا و اروپا را علیه کارگران پیرامون بسیج میکند، بورژوازی ایران، خواهد کوشید تا طبقه کارگر ایران را حول «منافع و غرور ملی» به توپ دم گوشت یک جنگ ارتجاعی و تمام عیار تبدیل کند. ماهیت ارتجاعی و سرمایه‌دارانه این صفبندی، کلیه جناح‌های طبقه حاکم را در دو طرف این جدال ارتجاعی قرار میدهد.

بازیگران صحنه، از قدرتها بزرگ گرفته تا نیروهای چپ در غرب و شرق، در تدارک دورانی از جنگهای خونین برای بقای نظم موجود هستند. هراس اینان از خیزشی است که کل نظام سرمایه را با چالش تاریخی دیگری مواجه سازد. و دقیقا چنین خیزشی است که میتواند سایه شوم هیولای کشتار و جنگ را از هستی جامعه انسانی کنار زند. در چنین اوضاعی سازمانیابی حزب انترناسیونالیستی در منطقه خاورمیانه، اهمیت حیاتی دارد.

در دنیایی که گانگسترهای مدرنیست تگزاس و خشک‌مغزان حوزه علمیه قم، جهانی عمل میکنند، طبقه کارگر و کمونیست‌ها که اولین بشارت‌دهندگان انقلاب جهانی بوده‌اند، هرگز محلی و ملی عمل نخواهند کرد. تنها و تنها یک جنبش انترناسیونالیستی برای براندازی نظام سرمایه داری است که میتواند نقطه پایانی بر دایره جهنمی جنگ، کشتار و ویرانی بگذرد.

علیه جنگ، علیه سرمایه. برای کمونیسم. به پیش